

سرمقاله

ملت‌سازی اندیشه‌ای متناسب با سیاست مدرن و با خاستگاهی غربی است. معادل انگلیسی واژه ملت «nation» تاریخی طولانی و تحولاتی مهم را پشت سر گذاشته است که توجه بدان می‌تواند روشنی‌بخش باشد. ریشه آن، واژه لاتین «natio» به معنای «زاده» است. در روم باستان این واژه به خارجی‌هایی اطلاق می‌شد که در روم همچون اجنبی زندگی می‌کردند و شهروندی روم را نداشتند. بنابراین تنها چنین گروه‌هایی «هویت ملی» داشتند. واژه ملت، باری منفی داشت و کسی نمی‌خواست وابستگی ملی داشته باشد. واژه رومی شباهت‌هایی به واژه یونانی «ethne» و عبری «amamim» داشت: این واژه‌ها هم به اجنبی‌ها اطلاق می‌شدند؛ به ترتیب، به بربرها یا کسانی که در «عهد» شامل نبودند - این‌ها جزئی از خود جامعه نبودند.

در قرون وسطا، با ظهور دانشگاه، ملت به انجمن‌هایی از محصلان اطلاق شد که در دانشگاه‌ها زاده شدند. محصلانی که از این مکان‌های تازه پیدا می‌شدند، ملت بودند؛ آن‌ها در اقامتگاه‌ها زندگی می‌کردند، از استادان مشترکی برخوردار بودند و همراه با استادان، در بحث‌های دانشگاهی اشتراک می‌جستند. بنابراین خصوصیات ذهنی و فکری خاصی داشتند. در نتیجه، «گروه اجنبی‌ها» به «گروه هم‌نظران» تغییر یافت. باری منفی واژه حذف شد، ولی همچنان مصادیق محدود (محصلان) داشت. این نوع محصل، با تکمیل تحصیلات، هویت ملی خود را از دست می‌داد. گرچه در اواخر قرون وسطا، ملت بر جرگه‌های تجاری در بروژ و انتورب (شهرهایی در بلژیک) هم به کار

می‌رفت، مفهوم «گروه‌هم‌نظران» همچنان مفهوم غالب ماند و برای شوراهای کلیسایی هم به کار رفت: شوراها نماینده پُست‌های مختلف گروه‌های کلیسایی بودند. بنابراین جنبه «نماینده‌گری از مرجعیت فرهنگی و سیاسی» یا «نخبه‌های فرهنگی و سیاسی» بدان افزوده شد. هویت ملی چیزی سهمگین شد، اما موقتی و محدود به عده‌ای ماند. اوایل قرن شانزده در انگلستان مترادف با «مردم» به کار رفت. «مردم» (people) پیش از آنکه با «ملت» یکی شود، در زبان‌های اروپایی، از جمله انگلیسی، فرانسوی، جرمنی و روسی، به معنای «اراذل و اوباش» و طبقات فرودست جامعه بود. حالا دو واژه متناقض، یعنی ملت به معنای نخبه و مردم به معنای توده فرودست، باهم یکی می‌شدند. در نتیجه، بار مثبت نخبه غالب شد و مردم شأن یافت، به مثابه متعلق وفاداری و بنیان هم‌بستگی سیاسی. اینجا دگرذیسی کاملی رخ داد و مفهوم محدود ملت همه‌شمول شد. نظم اجتماعی دگرگون شد و ملت، به عنوان پدیده‌ای نوظهور، چون واقعیتی مقتدر و اجتماع مساویان زاده شد.

در سیر تاریخی، چنان‌که دیده شد، دگرذیسی معنایی ملت با واقعیت اجتماعی رابطه زیگراگی داشته است. در نتیجه، می‌توان ملت‌گرایی را بر دو پایه استوار دید: حاکمیت مبتنی بر نظر توده‌ها و تساوی بنیادی اعضای یک جامعه. در بقیه مسائل، ملت‌گرایی‌های مختلفی وجود دارد. انواع مختلف ملت‌گرایی را در یک نگاه کلی به دو دسته تقسیم می‌کنند: ملت‌گرایی سیاسی در مقابل ملت‌گرایی فرهنگی؛ ملت‌گرایی غربی در مقابل ملت‌گرایی شرقی؛ و ملت‌گرایی مدنی در مقابل ملت‌گرایی قومی. هر سه دوگانه‌سازی تقریباً بر منطق واحدی استوار است که فقط در تأکید بر کدام بخش موضوع، تفاوت دارند. دوگانه نخست، ملت‌سازی فرهنگی یا سیاسی، با تأکید و توضیح بر این معنا می‌یابد که در ملت‌گرایی‌های گوناگون، تقدم بر سازمان‌دهی سیاسی بوده یا بر شرایط فرهنگی مانند زبان، ادبیات، تاریخ، و سنن و عنعنات محلی. دوگانه شرقی و غربی معمولاً به تقسیم کشورهای اروپایی به دو گروه شرقی و غربی می‌پردازد. بخش اروپای غربی، که فرانسه نمونه‌اعلای آن به شمار می‌رود، با ملت‌گرایی سیاسی پیوند می‌خورند، حال آنکه اروپای شرقی، مخصوصاً کشورهای اسلاو، نماد ملت‌گرایی فرهنگی محسوب می‌شوند. البته اعلا نمونه ملت‌گرایی فرهنگی جرمنی است که از لحاظ جغرافیایی در اروپای مرکزی است نه در اروپای شرقی؛ نمونه دیگر هم ایتالیا است که در شرق اروپا قرار ندارد. اما هر دو کشور در این تقسیم به عنوان نمونه‌های

ملت‌گرایی شرقی شمرده می‌شوند. در هر صورت، شرق و غرب در این زمینه، مانند تمام زمینه‌های علوم اجتماعی، بیشتر مفهومی فرهنگی‌اند تا جغرافیایی. بر اساس دوگانه‌سازی سوم، ملت‌گرایی غربی متضمن ملت‌گرایی مدنی است و ملت‌گرایی شرقی متضمن واقعیتی قومی. دوگانه ملت‌گرایی مدنی و قومی تقریباً متناظر با انواع سیاسی و فرهنگی است؛ زیرا در ملت‌گرایی مدنی روی مفهوم و نهاد شهروندی تأکید می‌شود، حال آنکه ملت‌سازی قومی و فرهنگی، بر ویژگی‌های طبیعی مانند زبان، سنن و تاریخ و حتی عمیق‌تر، ویژگی‌های زیربنایی زیستی مانند نژاد، خون و خاک، تأکید می‌کند، چیزهایی که نهایتاً زیربنای هویت ملی و ملیت را می‌سازند. دوگانه مدنی و قومی برای فهم برخی از جنبه‌های موضوع مفید است، اما نمی‌تواند از عهده تبیین همه تفاوت‌های اساسی در ملت‌گرایی‌های تاریخی برآید، مانند تفاوت‌ها در نهادها و الگوهای رفتاری سیاسی و اجتماعی؛ لذا از ارزش تبیینی برخوردار نیست.

ملت‌گرایی، از دریچه اقتدار، با دولت پیوند خورده و ادبیات بلند و ژرف ملت‌دولت را در حوزه مطالعات بشری ساخته است. ملت‌دولت‌های کلاسیک در اروپای غربی و شمالی در درون مرزهای دولت‌های سرزمینی مستقر شکل گرفت. آن‌ها بخشی از سیستم دولتی اروپا بودند که با صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸، به رسمیت شناخته شدند. در مقابل، ملت‌های دیربهدنیاآمده، که با ایتالیا و جرمنی شروع می‌شوند، سیر متفاوتی داشتند و نمونه اروپای شرقی (و مرکزی) ملت‌گرایی را نشان دادند. اینجا شکل‌گیری دولت به‌دنبال راهی رفت که پیش‌تر آگاهی ملی آن را ایجاد کرده بود. تفاوت این دو راه (از دولت به ملت یا از ملت به دولت) در پس‌زمینه فعالانی، که طلایه‌داران ملت‌دولت‌سازی محسوب می‌شوند، انعکاس می‌یابد. در مورد نخست، حقوق‌دانان، دیپلمات‌ها و افسران اردو بودند که با کارمندان اداری شاهی تعلق داشتند و باهم بوروکراسی دولت را ساختند. در مورد دوم، نویسندگان، مورخان، دانشمندان و روشن‌فکران بودند که زمینه را برای وحدت نظامی و دیپلماتیک دولت آماده ساختند. بعد از جنگ جهانی دوم، نسل سوم و کاملاً متفاوتی از ملت‌دولت، از درون پروسس‌هایی از استعمار، مشخصاً در آفریقا و آسیا پدیدار شد. غالباً این دولت‌ها در درون مرزهایی ساخته شد که رژیم‌های استعماری پیشین مشخص کرده بود. آن‌ها، پیش از آنکه سامان‌دولتی مؤثر در هویت ملی، که فراتر از تفاوت‌های قومی باشد، ریشه بیابد، به حاکمیت رسیدند. در چنین کشورهایی، دولت‌های مصنوعی (دولت‌هایی که مرزهای

سیاسی آن‌ها با تقسیم‌ملیتی، که مردمشان بدان‌ها باور دارند، سازگار نیست) نخست باید با پیروسی ملت‌سازی خود را قوی می‌ساختند. نهایتاً با فروپاشی امپراتوری شوروی، روندی برای شکل‌گیری ملت‌دولت‌ها در اروپای شرقی و جنوبی به وجود آمد که کم‌وبیش با تجزیه‌طلبی‌های خشن همراه بود؛ در آن وضعیت متزلزل اقتصادی و اجتماعی، شعارهای قدیمی ملت‌سازی قومی چنان قدرتی داشت که مردمان پریشان را به‌هوای استقلال بسیج سازد. در هر چهار موج ملت‌دولت‌سازی، می‌توان دید که ملت‌دولت پاسخی بود به پرسش‌ها و چالش‌های تاریخی پیرامون یافتن معادلی کارآمد برای صورت تازه‌ظهور ادغام اجتماعی، که اکنون در پیروسی ازهم‌پاشیده‌ای قرار می‌گرفت. امروزه جهان با وضعیت و چالشی مشابه روبه‌روست. جهانی‌شدن تجارت و ارتباطات، تولید اقتصادی و پول، فراگیری تکنولوژی و اسلحه، و مهم‌تر از همه خطرهای نظامی و زیست‌محیطی دیگر نمی‌توانند، در چارچوب ملت‌دولت‌ها یا با شیوه‌های سنتی توافقی بین دولت‌های حاکم، حل شوند. اگر این روندها ادامه یابد، فرسایش پیشرونده حاکمیت ملی ممکن است بنیان‌گذاری و انکشاف نهادهای سیاسی تازه‌ای در سطح فراملی را بطلبد.

اما افغانستان، در این سیر جهانی شکل‌گیری ملت‌دولت، تاریخ و تجربیات ویژه خود را داشته و به‌طور هم‌زمان با دستاوردها و ناکامی‌های مشابهی روبه‌رو شده است. چالش فوری آن، پدیده متأخر و چندلایه ملت‌سازی است. دو عبارت ملت‌سازی و ملت‌سازی دموکراتیک در ادبیات سیاسی امروز کاربرد وسیعی دارد که البته هم تعریف روشن و اجماعی‌ای از آن‌ها صورت نگرفته و هم باهم قابل تعویض‌اند. با این حال، طبق یک تعریف رایج‌تر، می‌توان ملت‌سازی را پیروسی تعریف کرد که یک کشور را به صورتی درمی‌آورد که شهروندان آن با یکدیگر، به‌مقدار قناعت‌بخشی اشتراکات، منافع، اهداف، و مرجحات بیابند که هوای جدایی از یکدیگر نمایند. اما چگونه این مشترکات به وجود می‌آید؟ فوکویاما کوشیده تا تعریفی عینی‌تر ارائه کند. به‌نظر او ملت‌سازی نوعی فرایند کمک‌رسانی است برای «آفرینش نهادهای سیاسی دموکراتیک خودکفا و اقتصاد مبتنی بر بازار [آزاد] و قوی». سپس وی خط فاصل روشنی بین ملت‌سازی و دولت‌سازی می‌کشد: اولی به «آفرینش یا بازسازی همه وابستگی‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی‌ای می‌انجامد که مردم را چنان یک ملت، به هم گره می‌زند»؛ در مقابل، دومی به‌دنبال «آفرینش یا تقویت نهادهای حکومتی است مانند اردو،

نیروهای پلیس، نیروهای قضایی، بانک‌های مرکزی، عوامل گردآوری مالیه، سیستم‌های صحت و تعلیم و تربیه، و شبیه اینان». به‌نظر فوکویاما، پیروسس ملت‌سازی از دو مرحله تشکیل می‌شود: نخست، مملکت موردنظر باید، با کمک‌های بشردوستانه، بازسازی زیرساخت‌ها، رهایی از فاجعه‌ها، و انکشاف اقتصادی، به ثبات برسد. پس از آن، نوبت به فاز دوم می‌رسد که عبارت است از ساختن نهادهای اقتصادی و سیاسی خودکفایی که از رشد اقتصادی و حاکمیت دموکراتیک لایق پشتیبانی کند. بناً ملت‌سازی شامل آن نوعی ثبات‌سازی است که هم مردم را به هم گره بزند و هم ساخت نهادهای حکومتی را پشتیبانی کند.

اما به‌هم‌گروه خوردن مردم برای نظامی سیاسی دموکراتیک و اقتصادی شکوفا نیازمند فهم و دیدی برتر است که باید در درون یک ملت برخیزد. در اوج سراسیمگی و درماندگی جامعه جهانی از قدرت‌گیری روزافزون داعش، مردم‌شناس برجسته، اسکات آتران (Scott Atran) که روی تروریسم کار نموده است، در سال ۲۰۱۵ در شورای امنیت، داعش و گروه‌های مشابه را «پویاترین جریان ضدفرهنگی دنیا» خواند که «ارزش‌هایش در مقابله با سیستم ملت‌دولت قرار می‌گیرد». به‌نظر آتران در برابر این جریان، دولت‌ها و جوامع باید این سه شرط را برای جوانان مهیا سازند: «به جوانان چیزی ببخشند که رؤیای آن‌ها از زندگی باارزش از طریق تلاش و فداکاری، به دست آید ... چیزی که تصویری از سرنوشت منحصربه‌فرد و اراده‌ای برای مبارزه [برای تحقق آن] را بدانان ببخشد؛ به جوانان رؤیای شخصی و مثبتی دهد که امکان مشخصی برای تحقق یافتن داشته باشد؛ و برای جوانان فرصتی فراهم آورد برای ایجاد تشکیلات و سرمایه‌گذاری‌های محلی مربوط به خود». او سپس می‌پرسد: «از بیشتر سیاست‌های دول معاصر که چیزی بیشتر از وعده‌های رفاه و امنیت نمی‌دهند، چه رؤیاهایی به وجود می‌آید؟ جوانان هیچ‌گاه راضی نمی‌شوند تا از همه‌چیز بگذرند، به‌شمول زندگی خود - تمامی منافع خود، تنها برای پادشاه‌های مادی». همراه با آتران می‌توان گفت بدون الهام‌بخشیدن به افراد مخصوصاً جوانان نمی‌توان هدف ملت‌سازی را پیش برد، الهامی که نگاهی به زندگی، هدفی برای حیات، و سودی شخصی در سرنوشت کشور عطا کند.

کشور ما، که با تجربه شکست‌های متعدد، تنش‌ها یا دست‌کم بی‌اعتمادی‌های قومی، زبانی و سمتی موجود، واقعیت‌های دردآور منطقه‌ای و بین‌المللی مواجه بوده

است، در راه پیش رو، بیش از پیش به بازخوانی غیرایدئولوژیک و آکادمیکِ ملت‌سازی نیاز عاجل و جدی دارد. به‌ویژه، پیروسی صلح با طالبان که باورمند به مفاهیم مدرن از جمله ملت‌سازی نیستند، اندیشهٔ ملت‌سازی در افغانستان را بار دیگر با پرسش‌های بنیادی روبه‌رو می‌سازد. پرسش‌هایی که پاسخ‌بدان‌ها مساعی همهٔ صاحب‌نظران علمی و فعالان مدنی را می‌طلبد. پایدیا با این دید، دفتر حاضر را به ملت‌سازی اختصاص داده تا زمینهٔ استفاده از دیدگاه‌های گوناگون و مطالعات آکادمیک در این زمینه را فراهم نماید. این دفتر از مقالات تألیفی و ترجمه‌ای زیر تشکیل شده است.

نوشتار نخست با عنوان «نزاع خشونت‌آمیز، پیشگیری از نزاع و ملت‌سازی؛ واژگان و مفاهیم سیاسی» ترجمهٔ مقاله‌ای از جوشن هیپلر است که روی شفاف‌سازی مفهوم «ملت‌سازی» تمرکز دارد. نویسنده بین دو نوع کاربرد توصیفی یا تحلیلی و کاربرد هنجاری-استراتژیک این اصطلاح تمایز قائل شده و به برخی عناصر مهم و مشترکی که پیش‌شرط موفقیت انواع ملت‌سازی است، اشاره می‌کند. دومین نوشتار با عنوان «الگو و محتوای هویت ملی» ترجمهٔ فصلی از کتاب *ملت‌سازی، تلاشی لازم برای دولت‌های بی‌ثبات*، اثر رنه گروتن‌هوویز است. نویسنده، با الهام از الگوی استفان شولمن، الگویی برای درک هویت ملی در مناطق بی‌ثبات پیشنهاد می‌دهد که از چهار عنصر اصلی و نه مؤلفهٔ فرعی تشکیل یافته است. نوشتار سوم با عنوان «برنامه‌ای برای ملت‌سازی در دولت‌های بی‌ثبات» ترجمهٔ فصل دیگری از کتاب *رنه گروتن‌هوویز* است. نویسنده در این نوشتار خود می‌کوشد برنامه‌ای برای ملت‌سازی، مناسب دولت‌های بی‌ثبات، پیشنهاد دهد. وی به‌ترتیب در بارهٔ مؤلفه‌های مختلف برنامهٔ خود بحث می‌کند: محتوای ملت‌سازی، روند ملت‌سازی، نقش نهادها و بازیگران داخلی و خارجی در روند ملت‌سازی. نوشتار چهارم با عنوان «*دولت‌جنبهٔ ملت‌سازی: توسعهٔ عملکرد و هویت*» ترجمهٔ مقاله‌ای از آندره کاترین تالنتینو است. مقاله، پس از تفکیک دو جنبهٔ مهم ملت‌سازی (دولت‌سازی و هویت‌سازی)، به مقایسهٔ این دو جنبه پرداخته و بررسی می‌کند که هر یک از آن دو در موفقیت من حیث‌المجموع تشکیلات دولتی چه نقشی دارند و چگونه می‌توانند یکدیگر را تقویت کنند. پنجمین نوشتار با عنوان «ملت‌سازی و نقش بخش خصوصی به‌عنوان یک صلح‌ساز سیاسی» ترجمهٔ مقاله‌ای از جولیان باربارا است. نویسنده معتقد است که برخلاف رویکرد و دیدگاه رایج، بخش خصوصی صرفاً نقش اقتصادی ندارد، بلکه نقش سیاسی نیز دارد که به‌نوبهٔ خود می‌تواند مثبت

و منفی باشد. از نظر وی، شناخت این نقش سیاسی کمک می‌کند که بتوانیم به شیوهٔ سنجیده‌تری بخش خصوصی را در فرایند صلح‌سازی شرکت دهیم. نوشتار ششم با عنوان «ملت‌سازی از برون و ملت شدن از درون؛ دورنمایی از سیاست توسعه» ترجمهٔ مقاله‌ای مشترک از اولریک هاپ و ادولف کلوک لخ است. نویسندگان می‌کوشند، از منظر سیاست‌گذاری توسعه، دیدگاهی دربارهٔ ملت‌سازی شکل دهند. آنان، با اعتقاد به اینکه حمایت خارجی باید با حساسیت فوق‌العاده و صرفاً بر پایهٔ مشارکت داخلی دنبال گردد، دستورالعمل‌هایی ارائه می‌دهند که حامیان خارجی باید آن‌ها را سرلوحهٔ کار خویش قرار دهند. نوشتار هفتم با عنوان «تشکیل ملت؛ ابعاد ایدئولوژیک ملت‌سازی» ترجمهٔ مقاله‌ای از کلودیا دیریش است. مقاله بررسی می‌کند که متاع ملت‌سازی باید چه معیارهایی را برآورده سازد که مردم مشتری آن شوند. نویسنده در این زمینه، شش معیار را معرفی می‌کند که به موفقیت ملت‌سازی مدد می‌رساند، هرچند موفقیت آن را تضمین نمی‌کند. نوشتار هشتم با عنوان «ملت‌سازی و دولت افغانستان» ترجمهٔ مقاله‌ای از کونور کین است که با نگاهی تاریخی و انضمامی، عوامل شکست ملت‌سازی در افغانستان را، از زمان تشکیل آن در سال ۱۷۴۷ تا زمان مداخلهٔ نیروهای تحت‌رهبری آمریکا در سال ۲۰۰۱، بررسی کرده است. نهمین نوشتار با عنوان «دولت‌سازی و ملت‌سازی در افغانستان؛ فرصت‌های ازدست‌رفته» ترجمهٔ مقاله‌ای است از هیدر سلما گرگ. نویسنده با نگاهی انتقادی به اقداماتی که نیروهای ائتلاف خارجی، در راستای برقراری امنیت، ایجاد حکومت مردمی، نهادینه‌سازی حاکمیت قانون، شکوفاسازی اقتصاد، بهزیستی اجتماعی و وحدت ملی در افغانستان انجام دادند، معتقد است که اقدامات آن‌ها ناکافی و بعضاً غیرمفید بوده است و آنان فرصت‌های بسیار مهمی برای انجام کارهای ماندگارتر از دست داده‌اند. نوشتار دهم با عنوان «حاکمیت و مشروعیت در فرایند ملت‌سازی در افغانستان» ترجمهٔ مقاله‌ای از اس. فردریک استار است. مقاله، با سیری گذرا به اقدامات نیروهای بین‌المللی طی چند سال نخست فرایند ملت‌سازی در افغانستان، به ارزیابی نکات قوت و ضعف آن‌ها می‌پردازد. مقاله پافشاری نیروهای خارجی بر مقولهٔ حاکمیت و بی‌توجهی آنان به عنصر مشروعیت را مهم‌ترین علت ناکامی تلاش‌های اولیه آنان می‌داند. نوشتار یازدهم و پایانی این دفتر با عنوان «استفاده از اصول بشردوستانه برای ملت‌سازی در افغانستان» تألیفی است که صاحب این قلم و جانانان زرتمن مشترکاً به انجام رسانده‌اند. استدلال مقاله این است که پیدایش ملت،

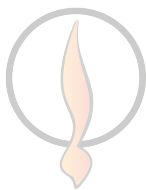
۱۲ پایدیا، سال سوم، شماره ۱۱ و ۱۲، خزان و زمستان ۱۳۹۸، ویژه ملت‌سازی

بدون ایدئولوژی‌ای که گروه‌های مختلف آن را به وحدت برساند، ممکن نیست. سپس کوشش شده است با تکیه بر سه ارزش بومی افغانان، یعنی واقعیت‌نگری، تعادل‌خواهی و فضیلت‌دوستی، ایدئولوژی وحدت‌بخشی معرفی شود که با ارزش‌های پذیرفته‌شده در افغانستان متناسب باشد.

مطالعه تجربیات و دستاوردهای گوناگون می‌تواند هم در فهم و هم در انکشاف موضوعات کمک کند. بدون شک، تقویت گفتمان ملت‌سازی نیازمند ارتقای فهم از موضوع، بهره‌وری از تجربیات دیگران، بالابردن حوصله، تعهد اخلاقی، ایجاد فضای گفت‌وگو و برآمدن از دل‌بستگی‌هایی است که مانع شکل‌گیری هویت ملی می‌شود. از این جهت، امیدواریم این دفتر پایدیا بتواند به‌طور یکسان پژوهشگران، اساتید و محصلان علوم سیاسی، علوم اجتماعی و علوم بشری و نیز عالمان دینی را از یک سو و تمام علاقه‌مندان و فعالان مرتبط با ملت‌سازی را از دیگر سو به کار آید.

سردبیر

دانشگاه ایالتی کاپن - آمریکا



بنیاد اندیشه

ناسن ۱۳۹۴